



یکشنبه ۳ آذر ۱۳۹۸
وطن امروز | شماره ۲۷۹۸

فرهنگ و هنر

گزارش

مستندهایی که با محوریت زندگی مارادونا ساخته شد

سینمای دیگو

احسان سالمی: ژانر ورزشی از جمله ژانرهای فراموش‌شده سینمای ایران طی چند سال گذشته است. هر چه سینمای ما طی این سال‌ها خالی از نماهای ورزشی بوده، سینمای جهان با تکیه بر فیلم‌های پیرامون رویدادها و مسابقات ورزشی با چهره‌های سرشناس دنیای ورزش، دامنه مخاطبانش را گسترده‌تر می‌کرد. اصلی‌ترین ویژگی فیلم‌های ورزشی، «قهرمان‌محور» بودن آنهاست و این همان چیزی است که باعث شده فیلم‌های ورزشی معمولاً برای اغلب مخاطبان جذاب و قابل توجه باشد. از «محمدعلی کلی» تا «بله» و «دیگو مارادونا» که قهرمان‌هایی شناخته شده بودند تا «بیلی جین کینگ» و «بابی ریگز» تنیسورهای معروف آمریکایی و «دیوید شولتز» قهرمان کنش‌تی آزاد و «نیکي لائودا» قهرمان رانندگی فرمول یک جهان، تنها بخشی از قهرمان‌های ورزشی‌ای هستند که زندگی‌شان محور ساخت آثاری داستانی و مستند شده است. اما «مارادونا» در میان قهرمان‌های ورزشی بیش از دیگران مورد توجه مستندسازان و فیلمسازان قرار گرفته است؛ شاید به این خاطر که قصه زندگی او فراز و فرودهای بیشتری داشته است: قهرمانی که نامش چه در زمان حضورش در میادین ورزشی و چه در سال‌های مربیگری و چه در روزهایی که به طور کامل ورزش را کنار گذاشته بود، همواره با مفهوم «حاشیه» و «جنجال» گره خورده است؛ قهرمانی که زمانی یک‌تنه تیمش را به قهرمانی جام جهانی رساند و روزی دیگر دام اعتیاد او را تا آستانه مرگ پیش برد!

مارادونا بارها سوزه آثار نمایشی شد. یکی از شاخص‌ترین و به یادماندنی‌ترین روایت‌ها از زندگی او اثری بود که «امیر کاستاریکا» درباره زندگی مارادونا ساخت. «مارادونا به وسیله کاستاریکا» عنوان این مستند بود. اگران آن در سال ۲۰۰۸ با استقبال بالایی مخاطبان روبه‌رو شد؛ اثری که در تیتراژ آن از «فیدل کاسترو» رهبر انقلاب کوبا، تا «هوگو چاوز» رئیس‌جمهوری فقید ونزوئلا و «او مورالس» رئیس‌جمهوری مستعفی بولیوی به عنوان بازیگران اثر یاد شده بود!

«عشق به مارادونا» هم از جمله آثار ساخته‌شده درباره زندگی این اسطوره آرژانتینی دنیای فوتبال است؛ داستانی که از دوران کودکی مارادونا و روزگار سخت و فقیرانه کودکی او آغاز می‌شود و با موضوع رفتن او به کوبا و ترک اعتیاد و بازگشت دوباره‌اش به زندگی به اتمام می‌رسد. «دست خدا» عنوان مستند دیگری بود که با محوریت زندگی دیگو ساخته شد؛ دستی که در جام جهانی ۱۹۸۶ باعث کل تاریخی اما مردود مارادونا به انگلستان شد، تا انتقام ظلم انگلیسی‌ها به آرژانتینی‌ها در جریان نزاع بر سر جزایر فالکلند را بگیرد. «مارکو ریسی» کارگردان ایتالیایی در سال ۲۰۰۵ ساخت «دست خدا» را آغاز کرد و در نهایت این مستند در سال ۲۰۰۷ پخش شد. «دست خدا» رویانگر زندگی مارادونا از دوران کودکی تا روزهای بستری شدن او در بیمارستان بود.

البته در سال‌های پیش از ساخت این آثار هم چند مستند با محوریت زندگی مارادونا ساخته شد که هیچ‌کدام آنگونه که باید و شاید دیده نشدند. برای مثال مستند «مارادونا» که «موکاری ایوونی» هنرپیشه و کارگردان تلویزیونی ایتالیایی آن را ساخت یکی از همین آثار بود؛ اثری که ایوونی آن را به‌خاطر علاقه‌اش به مارادونا ساخت اما در نهایت نتوانست توجه چندانی را به سمت خود جلب کند. «مارادونا ۸۶» هم یکی دیگر از این آثار بود که در سال ۲۰۱۳ درباره حضور مارادونا در جام جهانی ۱۹۸۶ ساخته شد. «سم بلیر» کارگردان انگلیسی این اثر در این مستند از این‌زاویه به زندگی مارادونا پرداخت که او در جام جهانی فوتبال سال ۱۹۸۶، کاری فراتر از تصویرها را انجام داد و یک‌تنه عامل قهرمانی آرژانتین در این رقابت‌ها بود. البته آثاری هم با استفاده از نام مارادونا ساخته شده است که صرفاً نام او را بدک می‌کشند و در عمل ارتباطی با قصه زندگی او ندارند. مستند «سانتا مارادونا» یکی از همین آثار بود؛ یک فیلم کم‌دی ایتالیایی که در سال ۲۰۰۱ اکران شد و ارتباطی با مارادونا نداشت. در سینمای ایران هم فیلم سینمایی «من دیگو مارادونا هستم» ساخته و نمایش داده شد که آن نیز ارتباطی با زندگی این قهرمان ورزشی نداشت.



امام صادق (ع)

عافیت، نعمتی سبک وزن است؛ تا هستت، فراموش می‌شود و چون رقت، به یاد می‌آید

روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

محباب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد آخوندی
سرمدیبر: سید عابدین نورالدینی

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج) کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۸۲ | تحریریه: ۶۶۴۱۳۷۸۲ | شماره: ۶۶۴۱۳۱۳۷
سازمان آگهی‌ها: ۶۱۰۸۱۶۲۴ | پیامک: ۱۰۰۰۲۳۲۱ | پست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir
چاپ: موسسه چاپ‌م‌پرتر برنا

آنچه در مستند «دیگو مارادونا» (۲۰۱۹) می‌بینیم: می‌خواهم مارادونا باشم

متن‌علیه بچه‌حاشیه



محمد فرهادلو: این روزها خیلی اتفاقی با کارهایی مواجه می‌شوم که به طرز عجیبی جنبه‌های اجتماعی پیرنگی دارند. آن هم در فضای اعتراضی امروز که آگاهی بیشتری درباره تاثیر نگاه افراطی سرمایه‌داری حاکم، توسط نهاد دولت، بر طبقات فرودست و کم‌پرخوردار به وجود آمده است؛ طبقاتی که بیش از آنچه فکر می‌کردیم / می‌کردند، تحت فشار قرار گرفته‌اند. در روزهایی که یک حس منفی نسبت به غول بی‌شاخ و دم کاپیتالیسم فراگیر شده، مستند سینمایی «دیگو مارادونا» محصول ۲۰۱۹ را تماشا کردم و انگار «آصف کاپادیا» آن را نیز برای همین روزها ساخته است؛ داستان کودکی از طبقه اقتصادی ضعیف که فوتبال تنها راه نجاتش است، نجات او و خانواده‌اش. این کودک فقیر برخاسته از حاشیه پایتخت، گران‌ترین بازیکن وقت جهان، به یکی از پرافتخارترین تیم‌های جهان منتقل می‌شود اما در بارسلونا «آرامش» ندارد. به نابل می‌رود و نابل همان حاشیه‌ای است که همه متن علیه‌اش شعار می‌دهد و آن را طرد می‌کند. نابل طرد شده را در میان شعارهای هواداران تیم‌های مرکزی، از اینتر و میلان تا یوونتوس، اینطور می‌شناسیم: کثافت، واپزه، مایه تنگ ایتالیا. آفریقایی‌های ایتالیا و... مارادونا خواسته یا ناخواسته به تیمی رفته بود که جزوی از ایتالیا به حساب نمی‌آمد و البته همه ناپلی‌ها این را می‌دانستند.

فیلم بخوبی توصیفاتی را که درباره نابل وجود داشته به تصویر می‌کشد. یکی از دلایل توفیق کار کاپادیا هم اتفاقاً همین است که با تمرکز بر مسأله اختلاف نابل با کل ایتالیا و فقر نابل، تضادی دراماتیک را برای ادامه قصه بی‌ریزی می‌کند. این جمله که از زبان گوینده خبر در مستند می‌شنویم از این منظر معنادار است: «فقیرترین شهر در ایتالیا و احتمالاً در اروپا، گران‌ترین بازیکن حال حاضر دنیا را می‌خرد.» کاپادیا البته در فیلم خودش ایایی از این ندارد که مافیای کامورا را باعث و بانی این انتقال معرفی کند. حضور در ورزشگاه سن پائولو نقطه عطف اول زندگی سینمایی مارادوناست. وقتی مسؤولیت سنگین ناچی نابل را بر دوشش احساس می‌کند، مارادونا فوتبال علیه دشمن» را با یک بار یا شکست دادن دشمنی به نام فقر و پرای خانواده‌اش معنا کرده است. حالا در یک چهارم جام جهانی ۱۹۸۶، در میانه نبرد نظامی در جزایر فالکلند، زمانی که انگلیس ۲۰ بر صفر از آرژانتین پیش افتاده آینه تعبیر مارادونا، گل قرن را با دست به انگلیس می‌زند. بعد، گل دوم را با در پیل‌های پیاپی داخل دروازه انگلستان می‌کند تا با انتقام از انگلیسی‌ها، یک بار دیگر «فوتبال علیه دشمن» را معنا کند. جملات گزارشگران بازی، تصویری شفاف از تعبیر فوتبال علیه دشمن را ارائه می‌دهد: «می‌خواهم گریه کنم، زنده باد فوتبال. خدایا ازت ممنونیم، برای فوتبال، برای خلق مارادونا، برای این اشک‌ها، برای این نتیجه!»

به فاصله کمی از این اتفاق، قهرمانی نابل باعث

ایر قهرمانی از جنس توده و زاده فقر مطلق که در اوج جنگ سرد به‌عنوان یک حاشیه‌نشین از پست‌ترین منطقه بونئوس آیرس نامش را مطرح کرد و سپس تبدیل به بزرگ‌ترین نام عصر خویش شد؛ فوتبالیستی که خودش را میراثدار هموطنش چگوارا می‌دانست و با تتوی چهره «چسه» روی بازویش ادای دینی تمام قد به بزرگ‌ترین چریک چپ تاریخ کرد اظهارات همیشه‌ضدامیریالیستی او در نقد نظام سرمایه‌داری در حالی مطرح می‌شد که خودش در اواسط و اواخر دهه ۸۰ میلادی بزرگ‌ترین کالای همان نظام بود. همین جمع‌اضداد از مارادوناویژه‌ترین چهره تاریخ فوتبال و ورزش را ترسیم کرد. تا پیش از این، فیلم مستند امیر کاستاریکا درباره این افسانه زنده، مشهورترین فیلمی بود که همه را با زوایای تاریک زندگی او آشنا کرد اما سال ۲۰۱۹ آصف کاپادیا با ساخت مستندی جدید، نورافکن قوی‌تری را به زوایای پنهان زندگی او تاباند. مهم‌ترین ویژگی مستند کاپادیا بریتانیایی، دسترسی به تصاویر و فیلم‌هایی است که شاید برای نخستین‌بار مشتاقان مارادونا آنها را ببینند. مستند آصف را باید از جهاتی ویژه و متمایز دانست

مگر می‌شد بهتر از این؟

ایر قهرمانی از جنس توده و زاده فقر مطلق که در اوج جنگ سرد به‌عنوان یک حاشیه‌نشین از پست‌ترین منطقه بونئوس آیرس نامش را مطرح کرد و سپس تبدیل به بزرگ‌ترین نام عصر خویش شد؛ فوتبالیستی که خودش را میراثدار هموطنش چگوارا می‌دانست و با تتوی چهره «چسه» روی بازویش ادای دینی تمام قد به بزرگ‌ترین چریک چپ تاریخ کرد اظهارات همیشه‌ضدامیریالیستی او در نقد نظام سرمایه‌داری در حالی مطرح می‌شد که خودش در اواسط و اواخر دهه ۸۰ میلادی بزرگ‌ترین کالای همان نظام بود. همین جمع‌اضداد از مارادوناویژه‌ترین چهره تاریخ فوتبال و ورزش را ترسیم کرد. تا پیش از این، فیلم مستند امیر کاستاریکا درباره این افسانه زنده، مشهورترین فیلمی بود که همه را با زوایای تاریک زندگی او آشنا کرد اما سال ۲۰۱۹ آصف کاپادیا با ساخت مستندی جدید، نورافکن قوی‌تری را به زوایای پنهان زندگی او تاباند. مهم‌ترین ویژگی مستند کاپادیا بریتانیایی، دسترسی به تصاویر و فیلم‌هایی است که شاید برای نخستین‌بار مشتاقان مارادونا آنها را ببینند. مستند آصف را باید از جهاتی ویژه و متمایز دانست

شفاف با دیگو

فیلمساز بریتانیایی بی‌آنکه قصد قدیس‌سازی و تاباندن نور به منظور زیباتر کردن چهره سوزه را داشته باشد، عاقلانه زاویه پروژکتور را بر قسمت‌های تاریک زندگی او تنظیم کرد تا از خود دیگو این حرف را به گوش مخاطب برساند: «من قدیس نبودم». مارادونا که در حال اعتراف به اشتباهاتش در نابل بود، صریحاً گفت: «من عاشق کلودی (مادر ۲ دخترش) بودم اما هرگز قدیس نبودم. زنان زیبا و فراوانی اطراف من بودند. زنان بسیار زیاده.» دیگو همانند مستند قبل که ایایی از اعتراف به اشتباهاتش نداشت، این‌بار هم همان حرف‌ها را تکرار کرد. از مسیری که اشتباه انتخاب کرد و از اتفاقاتی که خودش می‌توانست از بروز و ظهور آنها جلوگیری کند. آنچه بالاتر از کوکائین و رابطه مخفیانه با حتی لورفتاش با زنان مختلف، مقصر اصلی این سقوط معرفی شد تنها یک چیز بود: رابطه با مافیای شهر نابل. در مستند کاپادیا بر خلاف ساخته قبلی کاستاریکا، فیلمساز مستقیم به عامل اصلی می‌پردازد؛ مافیای شهر نابل. گروه کامورا که دسترسی نامحدودی به همه فسادهای سازمان‌یافته شهر داشتند، یک مصونیت آهنین اطراف مهم‌ترین فوتبالیست جهان و همچنین ستاره بی‌بدیل تیم‌شان پدید آوردند. در این مستند،

خط روایی مستند وقتی به جام جهانی ۹۰ می‌رسد، تیر خلاص را شلیک می‌کند. مارادونا مصونیت آهنینش را از دست داد، چرا که در جام جهانی برابر ایتالیا پیروز شد. مستندساز قصه سقوط را از اینجا به بعد با تصاویر آرشیوی بکر به تصویر می‌کشد؛ شنود تلفن خانه مارادونا در نابل توسط پلیس، بحث درباره کوکائین و زنان روسی، دستگیری‌های وسیع و برداشته شدن دست مافیای از پشت سر دیگو. اولین محرومیت به واسطه مصرف کوکائین و در ادامه قصه‌ای که کم و بیش فوتبالی‌ها از آن آگاه هستند، این مستند همانند هر قصه حماسی دیگری که می‌خواهد قصه صعود قهرمانش را تعریف کند، با فلت‌شک به دوره کودکی مارادونا و زندگی به غایت فقیرانه‌اش کلید می‌خورد. خانواده‌ای که در مکانی همسنگ با حلبی‌آباد زندگی می‌کنند. ۴ دختر پیش از دیگو به دنیا آمده‌اند و پدر که کارگری ساده است، از ۵ صبح تا آخر شب خارج از خانه در حال کار کردن است. مستند کاپادیا نشان می‌دهد دیگو با نخستین قرارداد نسبتاً حرفه‌ای خود در ۱۵ سالگی خانواده‌اش را به آپارتمانی آبرومند

کارگردان ملاحظه دیگورا کرد؟

کاپادیا با نشان دادن بخش دیگری از رابطه مارادونا و خانواده‌اش نشان می‌دهد آنها همچنان نزدیک به هم هستند، جایی که در یک مصاحبه تلویزیونی بعد از قهرمانی آرژانتین در جام جهانی ۸۶، مادر او در کنارش نشسته و می‌گوید: «می‌خواهم پسرم را به خانه ببرم و با تقدیر خوب از او نگاهدارم کنم». مصاحبه‌ای که نشان از وابستگی و انسجام خانواده ولو در ظاهر دارد اما متأسفانه در نابل و در حد فاصل سال‌های ۸۶ تا ۹۰ که دوره اوج او است – هم از لحاظ فوتبالی و هم از حیث فساد در موادمخدر و همچنین انحطاط شدید اخلاقی – جز کلودی (همسرش) هیچ خبری از پدر و مادر و خواهران دیگو در این مستند نیست. خانواده‌ای که اگر کمی تا قسمتی شبیه خانواده امروز مسی بودند، شاید دیگویی افسانه‌ای هرگز آنگونه اسیر مافیا و بعد از آن گرد سفید و مسائل غیراخلاقی نمی‌شد. شاید کاپادیا آنچه را لازم بود کدوار و کوتاه نمایش داد تا ببینند باهوش خودش متوجه‌شدن حفاظتی که مادرش در مصاحبه وعده‌اش را داده بود، از سوی آنها هرگز به هر دلیلی محقق نشد. آخرین سکس فیلم که بعد از تیتراژ پایانی به نمایش



دست خدا گروگان مافیا

مه‌دی طاهر خانی: ذهن تاریخ در بیشتر مواقع آنها‌یی را برجسته‌تر به یاد می‌آورد که اولین‌ها بودند، چه پوری گاکارین که نخستین انسانی بود که وارد فضا شد، چه نیل آرمسترانگ که به عنوان اولین انسان با په روی ماه گذاشت. تاریخ همیشه برای اولین‌هاست و آنها هستند که همچون فاتحان در ذهنش می‌مانند اما مارادونا چه بود و چه کرد که اینچنین پررنگ‌تر از هر ورزشکاری (فراتر از فوتبال) یاد و نامش در قرن بیستم بر اذهان خالکوبی شد؟ اگر قرار باشد از ابتدای پیدایش ورزش حرفه‌ای (از ابتدای قرن بیستم) تا امروز ۲۰۳ نام را انتخاب کنیم، بدون شک مارادونا یکی از آن چند نفر است. پیراه نیست حتی اگر او را انسان شماره یک ورزش بدانیم. نامی آنقدر بلندآوازه و معروف که هرگاه فیلمسازی سراغ ساخت مستندش رفت از هیچ اسمی استفاده نکرد جز همان دیگو مارادونا.



چون برای نخستین‌بار به صورت صریح از رابطه مافیای قوی شهر نابل با مارادونا پرده برداشت و در این فیلم حتی تماس‌های شنودشده تلفن خانمش در نابل که توسط پلیس ایتالیا ضبط شده بود، پخش شد. در مستند کاستاریکا، این فیلمساز مولف و صاحب سبک منطقه بالکان سعی داشت کوکائین را بزرگ‌ترین عامل تباهی مارادونا معرفی کند، تا جایی که در مهم‌ترین و تاثیرگذارترین بخش آن مستند، مارادونا وقتی رو به روی امیر نشست با چهره‌ای نادم و بغضی که حتی سعی در خوردنش هم نداشت صریحاً به کوکائین اشاره کرد و گفت: «اگر این گرد سفید نبود من بازیکن بسیار بهتری می‌شدم.» همین جمله تن عاشقان دن دیگو را لرزاند. لعنتی! مگر بهتر از آن دیگر قرار بود چه شود؟ این گرد سفید چه با افسانه مستطیل سبز کرد؟ جواب این سوال را باید در مستند جدید کاپادیا یافت.



کارگردان عکس‌ها و فیلم‌های مختلف را به تصویر می‌کشد تا نشان دهد دیگو چگونه کنار جولیانو (تنه‌کار جرم‌های سازمان‌یافته) در جشن‌های گوناگون حضور دارد. آیا برای نخستین‌بار مارادونا در شهر نابل باقتلش (کوکائین) آشنا شد؟ در این مستند جواب را او صریحاً می‌دهد «هنا قبل از این در بارسلون در یک کلب شبانه، کک را تجربه کرده بودم». از آنجایی که فیلمساز سعی داشت بخش‌های ورزشی را زیر سایه موارد حاشیه‌ای ببرد، دیگر فرصت نشد به این موضوع مهم بپردازد که چرا مارادونا در بارسلون درگیر کوکائین نشد؟ اما جواب آن چندان سخت نیست. اگر چه آن سال‌ها سری آ بالاتر از لالیگا و دیگر لیگ‌ها، بهترین لیگ جهان بود اما ساختار باشگاه بارسلونا برخلاف ناپولی آن روز و حتی ناپولی امروز به گونه دیگری تعریف شده بود. در بارسلون مراقبت‌های بیشتری از ستاره‌ها می‌شد و مضاف بر آن، تیمی که یک دهه بعد بایی رابسون فقید آن را ارتش کشور کاتالونیا نامید، هرگز در سیطره مافیا و دیگر گروه‌های سازمان‌یافته ته‌کاری نبود.



می‌برد. خودش در فیلم می‌گوید همیشه آروزش تیمه خانهای برای خانواده‌اش بود. او با استعدادش، همه اعضای خانواده را به دندان کشید و هر چه بالاتر رفت آنها را نیز با خود بالا برد. به زندگی آنها در بارسلون اشاره نمی‌شود اما وقتی پای نابل به وسط است قصه اولین اشتباه بزرگ او گفته شود، کاپادیا در مستندش دختری را نشان می‌دهد که می‌گوید: «دوست خواهر دیگو بودم و خانه‌مان نزدیک آنها بود. همیشه پیش آنها بودم و خودم می‌دانم چه چیزی بین‌مان بود؛ برای همین وقتی متوجه شدم پاردم چندان تعجب نکردم». نخستین فرزند مارادونا که پسر هم بود توسط این دختر به دنیا آمد. فیلمساز شاید به گونه‌ای زیرپوستی در حال انتقال این پیام است که خانواده دیگو در کنارش بود و خیلی از مسائل را می‌دید اما گویی برای‌شان هیچ اهمیتی نداشت و تنها با خوشحال بودن دیگو و رفاه خانواده، آنها هم راضی بودند.



در می‌آید، در آغوش کشیدن دیگو توسط پسر جوانی است که مادرش (همان دوست خواهر دیگو) در سال ۱۹۸۶ او را در نابل به دنیا آورد اما مارادونا ۳۰ سال تمام منکر این شد که پدر این پسر است. در آخرین سکلس مستند، تصویری که برای سال ۲۰۱۶ است نمایش داده می‌شود؛ به هم رسیدن پسری که ۳۰ سال معروف‌ترین پدر جهان را داشت اما با وجود اینکه همه نابل قضاشر را می‌دانستند، هرگز از سوی پدر پذیرفته نشد. «یوهان کرویف» که سال‌های پایانی زندگی‌اش را با سرطان دست و پنجه نرم کرد، در جمله‌ای ماندگار علیه دخانیات گفت: «فوتبال به من همه چیز داد و سیگار همه آنها را گرفت».

پیش از دیدن مستند آصف کاپادیا فکر می‌کردم اگر قرار بود روزی مارادونا مانند کرویف ققید اعتراف کند، به جای سیگار از کوکائین نام می‌برد اما کاپادیا نشان داد مافیا بود که همه چیز را از بازیکن افسانه‌ای ما گرفت.